

مساله به حذف گرایبی و نهایتاً دشمن ورزی علیه یک دیگر خاتمه می‌یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یک دیگر، اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می‌گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یک دیگر و در کنار یک دیگر، فعالیت‌ها از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یک دیگر سازمان می‌یابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است، که باید هر چه سریع تر اصلاح گردد، و گرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

ریشه‌ی این انحراف البته در ماهیت غیر دموکراتیک دولت سرمایه داری است، که طی دو دهه‌ی پیش کوچک ترین اعتراضات کارگران را با روش‌های خشونت آمیز و ارعاب گرایانه پاسخ داده است. در دوره‌ی پیش، تحت فشارهای سرکوب و ارعاب، کارگران پیش رو تجربه‌ی دموکراسی کارگری را نداشته و اکنون با تحولات نوین قادر به هم زیستی با هم در مقابل دشمن واحد نیستند. چنان چه در دوره‌ی پیش روش‌های حذف گرایانه و فرقه‌گرایانه‌ی کارگران پیش رو به صورت علنی و قابل لمس نمایان نمی‌شد، امروز با تحولات نوین در درون جنبش کارگری این برخوردها مانند یک غده‌ی چرکین به چشم می‌خورد. کارگران جوان و پیش تاز انقلابی باید با این انحراف مقابله کرده و سنت‌های نوین و دموکراتیک را برقرار کنند. کارگران پیش رو امروز به دو دسته تقسیم می‌گردند. کارگران پیش رو سنتی، که در دوره‌ی پیش نقش تعیین کننده‌ی در تداوم فعالیت‌های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده‌اند؛ و کارگران پیش تاز و جوانان کارگر، که گرچه از تجربه‌ی دسته‌ی اول برخوردار نبوده، اما در صحنه‌ی سیاسی حاضر و فعال هستند. بدیهی است، که باید به نقش پیشین کارگران پیش رو سنتی ارج نهاد. آن‌ها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق‌های سیاسی و گشایش‌های نوین، کارگران پیش رو سنتی هم سویی با وضعیت کنونی را نمی‌توانند با گام‌های ضروری تطابق دهند. آن‌ها درها را بر روی خود، از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، محکم بسته‌اند و کارگران جوان را به درون خود راه نمی‌دهند. در نتیجه، ناخواسته از مسببین افتراق و چند دستگی شده‌اند. عده‌ای را به علت «روشن فکر» بودن حذف می‌کنند و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن «حزب» کنار می‌گذارند. عده‌ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می‌کنند و برخی را به علت وابستگی به «سازمان خاص» طرد می‌کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگ ترین جبهه‌ی ضد سرمایه داری، آن‌ها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و رمزبندی‌های کاذب نهاده‌اند. این وضعیت اسف ناکی است. به اعتقاد من، در وضعیت کنونی یکی از موانع اصلی در مقابل حرکت کارگری، برخوردهای غیر دموکراتیک است که توسط برخی از کارگران پیش رو سنتی مصراانه اعمال می‌گردد.

البته مانع دیگری نیز وجود دارد و آن هم مرتبط به ماهیت سرکوب گرایانه‌ی دولت سرمایه داری است. کشتار وحشیانه‌ی کارگران خاتون آباد و دستگیری و ارعاب فعالین کارگری در اول ماه مه سال پیش و تهاجمات امسال، جدیدترین نمونه‌های سیاست سرکوب گرایانه‌ی دولت سرمایه داری است. اما در وضعیت کنونی، این مانع در شرف کاهش است؛ زیرا دولت سرمایه داری نیک می‌داند برای مقبول نمایش دادن خود در انظار نهادهای بین المللی امپریالیستی، بایستی یک سلسله اقداماتی انجام دهد و سرکوب‌ها را کاهش دهد. نمود این سیاست را می‌توان در شیوه‌ی برخورد دولت در دادگاه‌های فعالان کارگری در سقز مشاهده کرد. بدون تردید در گذشته چنین حرکت‌هایی به ویژه در شهرهای کردستان با قتل عام فعالین کارگری هم راه می‌شد. اما سال پیش مشاهده شد، که تنها واکنش نمایندگان

من هم موافقم، که مسالهی سازمان یابی طبقه‌ی کارگر یکی از مهم ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. یا به سخن دیگر، عدم سازمان یابی طبقه‌ی کارگر به بحران مرکزی کنونی جنبش کارگری مبدل شده است. به ویژه در وضعیتی که دولت سرمایه داری با کمک و هم یاری «سازمان بین المللی کار» از چندی پیش در تدارک ایجاد یک بدیل تشکل کارگری دولتی برای کارگران است. بدیهی است چنان چه گرایش‌های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری در یافتن راه حل این بحران گام‌های موثر و سریع بردارند، بحران توسط دولت سرمایه داری و متحدان بین المللی‌اش به صورت دیگری به نفع سرمایه داری یا گرایش‌های مماشات جو حل می‌گردد؛ یعنی به صورت ایجاد تشکل کارگری وابسته به دولت سرمایه داری و تحمیق توده‌های کارگری برای یک دوره‌ی طولانی، این بار با نام «دموکراسی» و «آزادی» و با حمایت سازمان‌های بین المللی وابسته به امپریالیسم. بنابراین، گرایش‌های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری بایستی گام‌هایی در راستای حل این بحران بردارند. اما، برای برداشتن نخستین گام یک پیش شرط وجود دارد. این پیش شرط، اعتقاد داشتن به دموکراسی کارگری است. این پیش شرط به مفهوم به رسمیت شناختن حق گرایش است؛ یعنی گرایش‌های رادیکال جنبش کارگری باید بپذیرند، که در درون جنبش کارگری اختلاف نظر و تنوع عقاید و گرایش‌های تشکیلاتی و سیاسی متنوعی وجود دارد (عقاید و تشکیلات کمونیستی و سوسیالیستی، آنارشیستی، سندیکالیستی، آنارکوسندیکالیستی، رفرمیستی، مذهبی و غیره). برای برداشتن گام نخست باید بتوان تمامی کارگران را صرف نظر از اعتقادات سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها، در درون یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک، متشکل کرد. این ساختار دموکراتیک، یک نهاد حزبی و یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری کارگری نیست، بلکه یک اتحاد عمل کارگری است. تنها افراد و نهادهایی از درون این اتحاد عمل کارگری کنار گذاشته می‌شوند، که مستقیماً در خدمت دولت سرمایه داری قرار گرفته باشند. مابقی گرایش‌های نظری نباید حذف گردند.

برای پاسخ به سؤال شما مبنی بر عدم موفقیت جنبش کارگری در امر سازمان یابی، باید ذکر کنم که یکی از عوامل بازدارنده‌ی عمده‌ی امروزی بر سر راه سازمان یابی کارگران، عدم آمادگی خود پیش روی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایبی و انحصارگرایی در درون کارگران پیش رو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچک ترین اختلاف نظری، به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی‌ها آغاز می‌شود و سپس

دولت سرمایه داری، دستگیری علنی کارگران بود که با فشارهای بین المللی و ادار به عقب نشینی و آزادسازی دستگیر شدگان شد. برگزاری مراسم اول ماه مه امسال و شرکت بی شماری از کارگران مستقل از دولت در تظاهرات اول ماه مه، که سنتا در کنترل خانهی کارگر است، با شعارهای مستقل و رادیکال شان نشان گر این تحولات نوین است. تدارک تهاجم به سندیکای شرکت واحد توسط مزدوران خانهی کارگر و شورای اسلامی کار و نه لباس شخصی ها و سپاه پاسداران، تفاوتها در شیوهی سرکوب را نشان می دهد.

□ برای پاسخ گویی به چگونگی پیش برد راه کارهای فوری و امروزی در امر سازمان دهی، در وهلهی نخست باید چشم انداز سازمان یابی جنبش کارگری ترسیم گردد. به سخن دیگر، برای تعیین تاکتیکهای امروزی که در پیش روی طبقهی کارگر قرار گرفته است، می بایستی در ابتدا استراتژی را مورد بررسی قرار داد. بدون داشتن چشم انداز و افق سیاسی، جنبش کارگری دچار روزمرگی و انجام خرده کاری های بی حاصل می گردد. داشتن یک استراتژی صحیح و روشن، می تواند اشتباهات در کارهای روزمره را کاهش دهد.

استراتژی طبقهی کارگر چیست؟ به اعتقاد من، در مرکز استراتژی طبقهی کارگر باید مسالهی قدرت کارگری قرار گیرد. بدون قدرت کارگری هیچ یک از تکالیف جامعه (تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی) قابل حل نیستند. برخی از فعالین کارگری استدلال می کنند، که «مسالهی طبقهی کارگر ربطی به قدرت کارگری نداشته و فقط باید بر کسب یک سلسله حقوق صنفی مبارزه شود». این گرایش از ابزار مبارزاتی کارگران، و در راس آن اعتصاب کارگری تنها به منظور اعمال فشار بر دولت سرمایه داری استفاده می کنند. این شیوهی تفکر نادرست است. به نظر من، کلیهی ابزار مبارزاتی از جمله اعتصاب باید در راستای پیوند با قدرت کارگری باشد. در همین جا باید یادآور شد، که هر اعتصاب حامل نطفه های اولیهی قدرت کارگری است، اما برای تحقق نهایی آن به عوامل دیگری نیاز است؛ زیرا تفاوت مهمی بین تهاجم بالقوه علیه دولت سرمایه داری و تحقق نهایی تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران وجود دارد. آن چه این دو وضعیت را بهم پیوند می دهد، سطح «آگاهی» سیاسی درون جنبش کارگری است. بدون یک سلسله تصمیم گیری آگاهانه، هیچ اعتصابی به خودی خود دولت سرمایه داری را تهدید بنیادین نمی کند.

برخی از کارگران پیش رو سنتی تصور می کنند، که با تکرار شعارهای «کمیتهی کارگری» و یا «مجمع عمومی کارگری»، مسالهی کارگران به خودی خود حل می گردد. اینها، تصوراتی واهی است. لازم به ذکر است، که ما می باید از تمامی نهادهای کارگری حمایت کرده و هیچ اختلافی با طرح آنها نداشته باشیم. اما باید درک شود، که هیچ «کمیتهی اعتصاب» یا «کمیتهی کارگری» یا «مجمع عمومی» ای به شکل خودجوش به یک «شورا» و در نهایت کسب قدرت کارگری مبدل نمی گردد.

کارگران پیش تاز در مورد چشم انداز سیاسی خود باید آگاه و روشن باشند. آنها باید بدانند، که طبقهی کارگر صرفا پس از کسب قدرت سیاسی و رهایی خود به ثروت ملی و مناسبات تولیدی دست خواهد یافت. بدون قدرت سیاسی، طبقهی کارگر قادر به نظارت و کنترل کامل بر امور کارخانه ها نخواهد بود. بدون به دست گرفتن قدرت سیاسی، کنترل بر مناسبات مادی تولیدی غیر ممکن خواهد بود. «رفرم» در جامعهی سرمایه داری شاید (در بهترین حالت) منجر به تقلیل مشکلات (آن هم موقتی) گردد، اما مسایل را به شکل ریشمائی هرگز حل نمی کند. رفرم هرگز قادر به از میان برداشتن غدهی سرطان زای نمی گردد. برای این منظور، عمل جراحی لازم است.

اما قدرت گیری کارگران نیاز به برنامه ریزی و عمل مرکزی سیاسی خاص

دارد. برای سازمان دهی برنامهی اقتصاد برنامه ریزی شده و سیاستهای اجتماعی، نیاز به اقدامات حساب شده است. روند قدرت گیری، حرکت مشخص و برنامه ریزی شده ای است که مانند زنجیری بهم پیوند خورده است. هر گسستی در این سلسله عملیات می تواند وضعیت کارگران را با فاجعه روبرو کند. به سخن دیگر، کسب قدرت سیاسی – که قرار است کارگران «از خود بیگانه شده» را به انسانهای «آزاد شده» ای که سرنوشت خود را در دست خواهند گرفت، تبدیل کند – باید توسط خود کارگران پیش تاز «آگاه» و سازمان یافته صورت پذیرد. کارگران آگاه نیز برای برنامه ریزی کسب قدرت سیاسی نیاز به حزب سیاسی کارگران دارند. مطالبهی تاسیس هر تشکل مستقل کارگری «ضد سرمایه داری» اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج شده و جنبهی عملی به خود گیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن پیوند بخورد. این ستون فقرات همانا «حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری» است. به سخن دیگر، کارگران ضد سرمایه داری نیز – همانند سرمایه داران – باید مجهز به حزب خو باشند و این نهاد، ستون فقرات تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری را شکل می دهد.

در نتیجه، می توان اذعان داشت استراتژی محوری کارگران در مرحلهی کنونی ایجاد یک حزب ضد سرمایه داری است. اما این حزب هنوز ساخته نشده است. این حزب باید از اقلیت جنبش کارگری و هم راه با فعالین کارگری ایجاد گردد. گرایشهایی که نقدا سازمانها و احزاب «کارگری» را توسط عدهای روشن فکر (آن هم در خارج از کشور) ساخته و از کارگران می خواهند به آنها بپیوندند، اقدامی غیر اصولی و نادرست انجام داده اند. حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری با این احزاب سنتی تفاوت دارد و باید متشکل از کارگران پیش تاز باشد. تدارک در راستای ایجاد این حزب، امروز به استراتژی اساسی کارگران پیش تاز مبدل گشته است.

کارگران پیش رو باید توجه کنند، که در وضعیت بحران سیاسی در دورهی آتی، مسالهی «قدرت دو گانه» در جامعه مطرح می گردد: قدرت سرمایه داران یا قدرت کارگران. در جامعهی ما بحران عینی و دایمی در روابط تولیدی سرمایه داری (کساد، تورم، بیکاری، هرج و مرج در تولید و غیره)، بحران سیاسی در درون دولت (کشمکشهای درونی، بی اعتمادی به رهبریت، تفرقه، عدم وجود یک پارچگی و وحدت)، نارضایتی عمومی مردم (به ویژه در درون قشرهای خرده بورژوا و زحمت کشان) و بی اعتمادی طبقهی کارگر نسبت به سیاست مداران سرمایه دار وجود دارد. برای کسب قدرت سیاسی، اعتماد به نفس در درون طبقهی کارگر باید به وجود آید. این کار شدنی نیست، مگر توسط سازمان دهی حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری. ساختن حزب پیش تاز کارگران نیز توسط جمع جبری «کمیته های کارگری» یا «مجمع عمومی کارگری» یا «تشکیلات ضد سرمایه داری کارگری» به وجود نمی آید. برای ساختن حزب پیش تاز کارگری باید از هم اکنون آگاهانه و مصممانه تدارک مشخص دید. کارگران را باید از هم اکنون به ضرورت ساختن حزب ترغیب کرد. کارگران جوان را باید از امروز در تدارک عملی حزب پیش تاز سهیم کرد.

با توجه به این چشم انداز، تاکتیکهای کارگری چیستند؟ با توجه به بیش از دو دهه اختناق، بدبختی است که جنبش کارگری از افتراق و چند دستگی و تشتت عمیق رنج می برد. هیچ اقدامی بدون اتحاد کارگران علیه دولت سرمایه داری عملی نیست. تمام راه حلهایی که منجر به اتحاد عمل سراسری کارگران نگردند، محکوم به شکست هستند. هیچ «کمیتهی کارگری»، هیچ «مجمع عمومی» و هیچ «تشکل مستقل کارگری» و هیچ حزب پیش تاز کارگری به وجود نمی آید، مگر در ابتدا وسیع ترین اتحاد میان کارگران برقرار گردد. این اتحاد تنها می تواند یک اتحاد عمل بر محور یک برنامهی اقدام کارگری باشد. توافقات باید بر سر عمل مشترک صورت گیرد. باید



پیگیری دارای سیاست ناروشن، بعضاً مماشات جو، رفرمیستی و فرقه گرایانه است. اما حضور این گرایش غیر رادیکال به مفهوم عدم حمایت از حرکت کارگران، که به حق از آن حمایت کردند، نباید تلقی گردد. باید تاکید شود که تعداد امضا کنندگان نباید معیار ارزیابی ما از آن کمیته باشد. این رقم می‌توانست حتی ۴۰ هزار باشد و این موضوع خللی در ارزیابی ما ایجاد نمی‌کرد. موضوع از این قرار بود، که در مهر ماه ۱۳۸۳، هیات نمایندگی «سازمان بین المللی کار» (آی. ال. او) بار دیگر به ایران آمد و این بار با «وزارت کار ایران» به توافق نامی جدیدی رسید، که امضای «کنفدراسیون انجمن‌های کارفرمایان ایران» و «خانمی کارگر» را نیز شامل می‌شد. نکته‌ی مهم این توافق نامه، این است که بر خلاف توافق سال ۱۳۸۱، «آی. ال. او» پذیرفته شوراها اسلامی با تغییراتی در قوانین و آیین نامه‌ها، شرایط مطروحه در مقاله نامه‌های ۸۷ و ۹۸ «آی. ال. او» را برآورده می‌کند. به این مفهوم، که از این پس از نظر «آی. ال. او»، شوراها اسلامی و «خانمی کارگر» می‌توانند در مرکز ایجاد سندیکاها کارگری قرار گیرند. به این ترتیب، دولت ایران مهم‌ترین شرط مورد نظر «آی. ال. او» را اکنون تامین کرده و «آی. ال. او» در موضع سال پیش خود _ که شوراها اسلامی و خانمی کارگر را در حاشیه قرار داده بود _ تجدید نظر کرده است. به سخن دیگر، «آی. ال. او» که قرار بود با توافق اصلاح طلبان (حزب مشارکت اسلامی)، «سندیکای مستقل» در ایران تاسیس کند، پس از کنار گذاشتن «اصلاح طلبان» در انتخابات اخیر مجلس هفتم، وارد معامله و توافق با جناح راست دولت شده است.

به دنبال این توافق، تعدادی از فعالان کارگری (عمدتاً سندیکالیست و رفرمیست) با محور خواست آزادی ایجاد تشکلهای کارگری، دست به کار تدارک اعتراض زدند و به جمع آوری امضای کارگران پرداختند. در پروسه‌ی تهیه‌ی متن نامی اعتراضی و چگونگی جمع آوری امضا بود، که ایده‌ی ایجاد کمیته‌ی جهت تعیین بخشی به این حرکت و گسترش دامنه‌ی آن مطرح شد. تا این جا هیچ تخلفی صورت نگرفته و این یک روال عادی است، که رخ داده است. تنها سئوالی که در ذهن کارگران طرح می‌گردد، این است که چرا گرایش «رادیکال» به این ابتکار عمل دامن زده است؟ چرا گرایش رادیکال زمانی که این اتفاق رخ داد، توده‌های کارگران را برای یک اعتراض گسترده سازمان نداد؟

بر خلاف برخی از گرایش‌های فرقه‌گرا، که این حرکت را مورد انتقاد قرار داده‌اند، ما در «کمیته‌ی اقدام کارگری» این حرکت را مورد حمایت مشروط قرار دادیم. مشروط به صراحت بخشیدن به مطالبات مطروحه و شناخت و افشای ماهیت «سازمان بین المللی کار» (و نهادهای دولت سرمایه داری). بدیهی است، که محکوم کردن این حرکت به دلایل واهی، روش درستی نمی‌توانست باشد. حتی چنان چه مطالبات این کمیته رفرمیستی و مخاطبان

همواره نکات اشتراک را جست و جو کرد و آن‌ها را تقویت کرد. نکات افتراق را در اتحاد عمل نباید عمده کرد. اما این اتحاد عمل کارگری باید دموکراتیک باشد و همی نظریات متفاوت را زیر چتر خود متشکل کند. برخی استدلال می‌کنند با اتحاد عمل با گرایشات مماشات جو، رفرمیست و سندیکالیست، نمی‌توان «رادیکالیسم» کارگری را حفاظت کرد. پس باید از ابتدا جبهه‌ها را از هم جدا کرد، تا کارگران به نظرات سندیکالیستی و رفرمیستی آغشته نشوند! این استدلال‌ها، همه برخوردهای ناپخته و کودکانه‌ی هستند. درست برعکس، تنها راه حفاظت کارگران از رخنه‌ی عقاید غیر رادیکال، وحدت عمل با همان گرایشات سندیکالیستی‌ای است که از پایه‌ی توده‌ای برخوردار هستند. زیرا تنها راه افشاگری و جداسازی توده‌ی کارگران از رهبران مماشات جو، در عمل مشترک ضد دولت سرمایه داری است. تنها در پی کار مشترک و تبادل نظر در انظار کارگران است، که آن‌ها به ماهیت مماشات جوینامی رهبران خود پی می‌برند. طبیعی است هر چه افتراق و تشتت بیشتر دامن زده شود و کارگران بیشتر از هم جدا شوند، عقاید رفرمیستی بیشتر به درون کارگران رخنه خواهد کرد.

□ در این رابطه، بهتر است بدوا اشاره کنم که ما باید آگاه باشیم که دولت سرمایه داری نه تنها با ارباب و اعمال زور، نظام سرمایه داری پوسیده را پا بر جا نگه می‌دارد، که هم راه با رفرمیست‌های رنگارنگ در درون جنبش کارگری، مبادرت به تعویق انداختن تحولات اجتماعی می‌کند. تبلیغات رفرمیستی در درون طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان، تاثیرات خود را می‌گذارد. چنان چه طبقه‌ی کارگر تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی و تبلیغات سرمایه داری قرار نمی‌گرفت، نظام سرمایه داری یک روز هم دوام نمی‌آورد! باید توجه کرد، که حاکمیت سرمایه داری تنها از طریق زور و تبلیغات (رسانه‌های عمومی، مساجد، مدارس و غیره) اعمال نفوذ نمی‌کند، بلکه از طریق حاکمیت بر بازار اقتصادی، اعمال استثمار و «استثمار مضاعف» بر کارگران، بیکارسازی و اخراج و ایجاد وضعیتی نابسامان که کارگران قادر نباشند به جهان بینی خود دست یابند هم اعمال نفوذ و قدرت می‌کند.

در جوامع غربی نیز نظام سرمایه داری تنها در وضعیت بسیار بحرانی متوسل به اعمال زور می‌گردد، و گرنه با تحمیل قوانین بازار به اندازه‌ی کافی کارگران و زحمت کشان را ارباب می‌کند، تا توان مقاومت را از آن‌ها سلب کند. کارگران (حتی آگاه‌ترین آن‌ها) نهایتاً می‌پذیرند، که برای کسب «یک لقمه نان» و یا برای «سیر کردن شکم خود و خانواده‌ی شان» بایستی «نیروی کار» خود را به فروش برسانند و به قوانین بازار تمکین کنند. این اقدام به عنوان یک امر «طبیعی» قلمداد می‌شود. تنها در وضعیت بحرانی است، که کل نظام سرمایه داری به زیر سؤال رفته و قیام‌های توده‌ای در دستور قرار می‌گیرد.

در نتیجه، در جامعه‌ی ما گرایش‌های رفرمیستی و سندیکالیستی که به ماهیت ریشه‌ای دولت سرمایه داری کاری نداشته و تنها خواهان رفاه‌های اولیه برای طبقه‌ی کارگر در چهارچوب نظام کنونی‌اند، شکل می‌گیرند و تقویت می‌گردند. در وضعیت اختناق آمیز، پایه‌های کارگری (در دوره‌های اولیه) بیشتر متمایل به این گرایشات می‌شوند و این یک امر طبیعی است. باید توجه کرد کارگرانی که در وضعیت وخیم اقتصادی به سر می‌برند، به شکل یک پارچه و توده‌ای به رادیکالیسم کارگری روی نمی‌آورند. گرایشات محافظه کارانه و مماشات جو از این احساسات طبیعی سوء استفاده کرده و پلی میان خواست‌های کارگران و سیاست‌های دولت ایجاد می‌کنند.

«کمیته‌ی پیگیری آزادی تشکلهای کارگری» (منبع کمیته‌ی پیگیری) باید در چنین محتوایی ارزیابی شود. به اعتقاد من، گرایش حاکم در کمیته‌ی

آن اشتباه انتخاب شده باشند، همان طور که اشاره کردم، مسأله محوری امروزی جنبش کارگری ایجاد اتحاد و یک پارچگی میان کارگران است. اتحادی بر محور یک سلسله فعالیت‌های مشخص عملی، متکی بر یک برنامه عمل کارگری. امروز کارگران ایران بیش از پیش به اتحاد و عمل مشترک نیازمندند. هر گونه افتراق و چند دستگی، جبهه سرمایه داری را تقویت کرده و کل کارگران را تضعیف خواهد کرد. گرایشات منتقد می‌باید درک می‌کردند و می‌پذیرفتند، که تعدد آرا و اختلافات سیاسی امری است واقعی در درون جنبش کارگری. همه یک رنگ نمی‌توانند باشند. نظریات مختلف از جمله نظریات سوسیالیستی، آنارکو سندیکیالیستی، سندیکیالیستی، آنارشستی و رفرمیستی در درون جنبش کارگری وجود دارند. اختلافات می‌تواند در درون یک اتحاد عمل کارگری به بحث و تبادل نظر گذاشته شود و در ضمن مبارزات ضد سرمایه داری در راستای حفظ منافع جمیع کارگران متحدانه صورت پذیرد. انشعابات و افتراقات تنها زمانی موجه هستند، که عده‌ای از خط طبقاتی عبور کرده و در کنار طبقه و دولت سرمایه داری قرار گیرند. موقعیت کنونی در میان کارگران، این گونه است که مرزبندی با نهادهای دولتی (خانه کارگر و شوراهای انجمن‌های اسلامی کار) تا حدود زیادی صورت گرفته است (تظاهرات اول ماه امسال این نکته را به اثبات رساند)، اما در عین حال انحرافات و کج روی‌ها و تناقضات وجود خواهد داشت. این امر طبیعی است؛ زیرا که کل طبقه کارگر برای نخستین بار پس از یک چهارم قرن از زیر آوار اختناق و سرکوب سر بیرون می‌آورد. اختناق و ارعاب، تاثیرات خود را نه تنها به شکل فیزیکی، بلکه هم چنان به صورت سیاسی و تشکیلاتی در اذهان کارگران می‌گذارد. نباید فراموش شود، که ایدئولوژی غالب در جامعه سرمایه داری (به ویژه نظیر ایران)، ایدئولوژی هیات حاکم است و تمام انحرافات جامعه سرمایه داری در درون طبقه کارگر نیز راه می‌یابد. اما در عین حال، گسست از انحرافات در وضعیت گشایش‌های سیاسی می‌تواند به سرعت انجام گیرد. بنابراین، نمی‌توان پیش از آغاز مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک و کار عملی سیاسی، افتراقات کاذب را دامن زد.

به اعتقاد من، نامه نگاری و طرح مطالبات برای بهبود وضعیت کارگران از هر نهادی بلاایراد است؛ به شرطی که ماهیت این نهادهای دولتی (وزارت کار) و امپریالیستی (سازمان بین المللی کار) حداقل در ذهن کارگران روشن باشد. نامه سرگشاده ایرای ندارد، به شرطی که برای کارگران ماهیت واقعی این نهادها توضیح داده شود. جمع آوری طومار ایرادی ندارد، به شرطی که چشم انداز عملی آن روشن باشد. نامه نگاری اشکالی ندارد، به شرطی که مطالبات کارگری برای تحقق دراز مدت کارگران در آن درج شده باشد. طرح سؤال از دولت سرمایه داری ایرادی ندارد، به شرطی که در راستای افشای آن باشد و نه مماشات با آن. این‌ها کمبودهایی بود، که «کمیته پیگیری» به هم راه داشت. مبارزه سیاسی گرایش رادیکال می‌بایستی بر محور این نکات اساسی بنا نهاده می‌شد و نه انشقاق جنبش کارگری. از این رو، حمایت مشروط از حرکت بخشی از کارگران و نقد روش مسئولان آن، یک گام اصولی است. لازم به ذکر است، که حمایت از یک حرکت کارگری به مفهوم تایید برنامه و سیاست مسئولان سازمان دهی آن حرکت نمی‌باشد.

□ برای روشن شدن «صف بندی‌های موجود در عرصه مبارزات روزمره» و توضیح «سیاست‌ها و راه کارهای گرایشات مختلف» بهتر است در مورد همین تجربه‌ی اخیر مکث شود و به روش برخورد و نقد سایرین به «کمیته پیگیری» پرداخته شود. انتقادات گرایش دیگر کارگری با نام «کمیته هم‌هانگی برای ایجاد تشکل

کارگری» (منبع کمیته هم‌هانگی) نسبت به کمیته پیگیری، نشان دهنده بی توجهی آن‌ها به ماهیت اساسی وضعیت کنونی است. عمده کردن نامی «کمیته پیگیری» به وزارت کار و ایجاد یک وجه تمایز کاذب مبنی بر این که: «کمیته پیگیری قصد دارد با مجوز دولتی، تشکل مستقل ایجاد کند»، در صورتی که «کمیته هم‌هانگی می‌خواهد تشکل کارگری بدون مجوز قانونی به وجود آورد و پس از تشکیل آن، اجازت دولت را کسب کند». منتقدین به کمیته پیگیری اشاره می‌کنند، که از آن جایی که مخاطبین این کمیته «سازمان بین المللی کار» و «وزارت کار» است، این نشانه‌ی توهم آن‌ها نسبت به این نهادها است. این روش، یعنی دست‌گذاری دراز کردن به سوی رژیم! در پاسخ باید ذکر شود، که در حوزه فعالیت‌های سیاسی کارگری، هیچ استدلالی فرقه‌گرایانه تر از این نمی‌تواند طرح شود. مبارزه استراتژیک کارگری برای پیش برد اهداف خود نیاز به تاکتیک‌هایی دارد، که ناشی از سطح آگاهی کنونی و وضعیت اجتماعی کارگران است. اگر در وضعیت کنونی توده‌های وسیع کارگری نسبت به اقدامات سازمان بین المللی کار و وزارت کار دچار توهم هستند، راه حل زدودن توهم آن‌ها این نیست، که شعارهای آلتوماتیستی در مقابل آن‌ها قرار داده شود.

روش برخورد «کمیته هم‌هانگی»، یک اشتباه تاکتیکی بود. نشان به آن نشانی که کمیته پیگیری در مراسم اول ماه مه در سینما فردوسی، در سرلوحه شعارهای خود اعلام کرد قصد کسب مجوز دولتی را ندارد. و بدین ترتیب، تمامی تبلیغات کمیته هم‌هانگی را خنثی کرد.

باید توجه داشت، که تظاهرات یک پارچه کارگران در اول ماه مه دستورالعمل بزرگی برای کل طبقه کارگر محسوب می‌شود. حضور مشترک کارگران با گرایشات و تعلقات سیاسی و تشکیلاتی متفاوت، تمامی محاسبات نهادهای وابسته به دولت سرمایه داری را درهم ریخت. در تظاهرات اول ماه مه، شعارهای وحدت طلبانه مانند: «اتحاد، اتحاد، تشکل، قدرت اصلی ما»، «هم سنگران، چاره‌ی ما وحدت است»، «کارگران، چاره‌ی ما وحدت است» و غیره، در میان سایر شعارها، در خیابان‌ها و سالن‌های سراسر ایران طنین افکند و احساسات اکثر کارگران ایران را منعکس کرد. کارگران ایران در ۱۱ اردیبهشت نشان دادند، که خواهان وحدت عمل علیه سرمایه داری هستند. آن‌ها با شعارهای خود با صراحت اعلام کردند، که به هیچ وجه خواهان افتراق و چند دستگی و پراکندگی نمی‌باشند!

در چنین وضعیتی، در اول ماه مه به جای سازمان دهی یک مراسم مشترک ضد سرمایه داری، مراسم تکه تکه شده کارگران شکل گرفتند. مسئولان «کمیته پیگیری آزادی تشکل‌های کارگری»، مراسم مستقل خویش را بدون کوشش کافی برای هم سوئی با سایر کارگران سازمان دادند. این کمیته از فرط فرقه‌گرایی حتا از انعکاس اطلاعاتی‌های حمایت از خود توسط «کمیته اقدام کارگری» و مبارزان بین المللی و اتحادیه‌ی کارگری جهانی در نشریه و سایت «شورا» خودداری کرد. دوستان «کمیته هم‌هانگی برای ایجاد تشکل کارگری»، که موضع رادیکالی نسبت به «کمیته پیگیری» گرفته، با یک ارزیابی نادرست و فرقه‌گرایانه از شیوه‌ی نامه نگاری آن کمیته، دامن به اختلاف کاذبی زدند که وحدت کارگری را زودرس به انشقاق کشاند. مراسم روز اول ماه مه، که می‌توانست به یک مراسم کارگری واحد با نظریات مختلف و با شرکت صدها تن از کارگران تبدیل شود، تکه تکه شد و انعکاس منفی‌ای در اذهان کارگران وحدت طلب به جا گذاشت.

بنابراین، پیشنهاد کنکرت تاکتیکی من در وضعیت کنونی، تدارک ایجاد یک اتحاد عمل سراسری کارگری است. در درون این اتحاد عمل، تمامی نظریات مختلف و متنوع کارگری (به غیر از نهادهای مرتبط به دولت سرمایه داری) می‌توانند شرکت کنند. در درون این اتحاد عمل، گرایشات مختلف متحدان خود را یافته و ضمن کار مشترک عملی ضد سرمایه داری

با سایر گرایش‌ها، فعالیت اخص خود را نیز پیش می‌برند. راه حل این است، که با طرح مطالباتی که از آگاهی کنونی کارگران آغاز می‌شود، آن‌ها را در مبارزه روزمره‌ی شان رهنمود داد، تا نهایتاً کارگران به ماهیت نهادهای دولتی و امپریالیستی پی برده و خود را برای ایجاد تشکل مستقل خود آماده کنند. طرح شعارهایی مانند لغو کار مزدی، گرچه شعار درستی است و در برنامه‌ی جنبش کارگری باید قرار گیرد، اما نمی‌تواند در هر لحظه و در هر موقعیت در مقابل مطالبات مشخص روزمره‌ی کارگران قرار داده شود. این گونه برخوردها نشان گر «رادیکالیسم» نیست، بلکه نشان گر فرقه‌گرایی ناب است. این روش از کار نه تنها کارگران را به جهت درست سوق نمی‌دهد، که آن‌ها را به طرف دولت سرمایه داری هل خواهد داد؛ زیرا آن‌ها شعارهایی غیر قابل لمس بوده و درک آن برای طیف وسیعی از کارگران به آسانی رخ نمی‌دهد. گرایش‌های رادیکال کارگری نمی‌توانند شعارهای خود را بر طبقه تحمیل کنند.

درست برعکس، باید حلقه‌های رابط بین آگاهی فعلی و هدف نهایی را با درایت و پختگی پیدا کنند. در غیر این صورت، خود از جنبش کارگری منزوی شده و به گوشه‌ای پرتاب خواهند شد. شعارها و مطالبات کارگری می‌تواند حتماً خطاب به نهادهایی باشد، که نسبت به آن‌ها توهم در میان کارگران وجود دارد. برای نمونه اگر کارگران تصور می‌کنند، که «وزارت کار» هم راه با «سازمان بین المللی کار» قصد ایجاد یک تشکیلات کارگری برای آن‌ها را دارند، با طرح مطالباتی نظیر حق اعتصاب و کنترل کارگری بر تولید و توزیع در کارخانه‌ها، ماهیت این نهادهای سرمایه داری در انظار کارگران بسیار سریع افشا خواهد شد؛ زیرا تحقق این مطالبات، چهارچوب نظام سرمایه داری و وابستگی امپریالیستی آنان را مورد سؤال قرار داده و اجرای آن‌ها برای سرمایه داری به مثابه نابودی آن تلقی می‌گردد. بدین ترتیب، توهم زدایی در میان کارگران می‌تواند سریعاً صورت پذیرد. کارگران به

قدرت خود بیشتر پی برده و اعتماد به نفس پیدا خواهند کرد. و سپس، آمادگی پذیرش شعارهای رادیکال تر میان آن‌ها بیشتر می‌شود. اضافه بر این، روش اتحاد عمل کارگری، کارآترین روش افشای گرایش‌هاست و رفرمیستی کارگری است. شکل نگرفتن این اتحاد عمل در اول ماه مه و برخوردهای فرقه‌گرایانه‌ی هر دو گرایش، منجر به تضعیف کارگران شد. و در نتیجه، مزدوران خانه کارگری و شورای کار اسلامی به خود جرات دادند چند روز پس از اول ماه مه به فعالین کارگری شرکت واحد تهاجم برند.

□ به اعتقاد من نیز ایجاد دوگانگی بین «تشکل توده‌ای» و «حزب کارگری»، یک عمل زاید و مردود است. این روش کار سازمان‌های سنتی است، که نقداً حزب و سازمان خود را با نام کارگران و توسط عده‌ای روشن فکر ساخته‌اند. و در واقع، کار حزبی خود را از تشکل توده‌ای جدا می‌پندارند. آن‌ها توده‌ها را به مثابه ابزاری برای به قدرت رسیدن حزب شان پنداشته، لذا خواهان پیوستن توده‌ها به حزب شان هستند. این یک روش غیر اصولی است. اما در عین حال، من با نظریات گرایش «ضد کار مزدی» نیز توافق

ندارم. نظریات این دوستان حامل نکات مثبتی در نقد سازمان‌های سنتی و مطالبات کارگری است، اما کماکان تخیلی و غیر قابل اجرا است. و در نتیجه، کاملاً بی ارتباط با واقعیت جامعه‌ی ماست.

در این امر تردیدی نیست، که تشکیل یک حزب کارگری، بر خلاف نظر سازمان‌های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده‌اند، یک روند از پیش تعیین شده‌ای نیست. حزب کارگری می‌تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید، یا می‌تواند در کنار آن متولد شود، و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیش رو و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم این است، که این حزب هر جایی که نطفه‌ی اولیه‌ی آن متولد می‌شود، باید از یک سو، در مرکز فعالیت‌های کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد و از سوی دیگر، خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگه دارد.

بیش‌تر توضیح می‌دهم. انگیزه‌ی اصلی ایجاد حزب کارگری، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه‌ی کارگر دارد. در درون طبقه‌ی کارگر به مفهوم «عام کلمه» - حتماً در وضعیت عادی سرمایه داری - توده‌های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می‌گیرند. در درون طبقه‌ی کارگر به راحتی و به سرعت گرایش‌های رفرمیست، مامشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می‌گردند، که در تقابل با منافع دراز مدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست‌های بورژوازی کمک می‌رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی و مجریه و مقننه، رسانه‌های عمومی، مساجد، نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه‌ی کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی، به این ناهمگونی دامن می‌زند. هر چه طبقه‌ی کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد، استیلای سرمایه داری دراز مدت تر خواهد بود. باید



یادآور شد، که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار، حاکمیت خود را اعمال نمی‌کند، بلکه هم چنین از روش‌های دیگری مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل‌های توده‌ای و علنی کارگری نیز استفاده می‌کند.

ایجاد تشکیلات علنی در ایران، که قرار است همانند «بین الملل اول» کار توده‌ای ضد سرمایه داری انجام داده و نهایتاً به یک حزب توده‌ای مبدل گردد، یک پیشنهاد تخیلی است؛ زیرا، اولاً: در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه‌ی سرمایه داری عقب افتاده نظیر سرمایه داری ایران، احزاب علنی و توده‌ای کارگری هرگز نمی‌توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پر نفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدف‌اش تدارک و سازمان دهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره‌ی اعتدالی انقلابی) خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد، تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیسم، فرصت طلبی و فرقه‌گرایی) و فیزیکی (رخنه‌ی عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگه دارد.

در نتیجه، هدف اساسی، جلب آگاه‌ترین عناصر و کارگران پیش رو است.

آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند، که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره‌ی پیش توسط کارگران شناخته شده و هم چنین اعتقاد به نظریات سوسیالیستی دارند. در درون جنبش کارگری باید وجه تمایزی مابین طبقه‌ی کارگر به طور اعم و کارگران پیش رو به طور اخص قائل شد. پیش روی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه‌ی کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه‌ی کارگر برخوردارند؛ زیرا که بر خلاف توده‌ی طبقه‌ی کارگر، این قشر به طور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای، مبارزات کارگری به طور فعالانه درگیر است. بدیهی است، که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه‌ی انقلابی، بدون دخالت حزب پیش تاز انقلابی، می‌باشد. اما اولاً، کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیش تاز انقلابی به آن منتقل می‌شود، نخواهد بود؛ زیرا رهبران عملی طبقه‌ی کارگر به علت درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جلب کلیه‌ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین‌المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً، به علت ارتباط تنگاتنگ پیش روی کارگری با کل طبقه‌ی کارگر، همواره خطر عقب‌نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیش رو توسط توده‌ی کارگر وجود خواهد داشت. پیش روی کارگری چنان چه در انزوا و بدون امر دخالت‌گری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، شاید تا حدودی قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی باشد. اما در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت، که همان قشر پیش روی کارگری مبدل به «روشن فکران» بی ارتباط با جنبش گردد؛ زیرا قشر پیش رو تا زمانی «پیش رو» است، که اتصال ارگانیک و روزمره‌ی خود را با کل طبقه‌ی کارگر حفظ کند. ظهور کارگران پیش روی سنتی در وضعیت کنونی، که با برخوردهای فرقه‌گرایانه تشکیل اتحاد عمل کارگری را کند کرده‌اند، نشان‌گر این واقعیت است.

اما در عین حال حزبی که قصد جلب آگاه‌ترین انقلابیون طبقه‌ی کارگر را دارد، نمی‌تواند یک حزب «روشن فکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیش تاز انقلابی باید محور فعالیت‌های خود را در درون تشکلهای و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیبی از «کارگر روشن فکران» (کارگران پیش رو) و «روشن فکر کارگران» (روشن فکرانی که در گفتار و کردار در جبهه‌ی کارگری قرار گرفته و مورد تایید کارگران پیش رو قرار دارند) باشد. صرفاً از طریق پیوند و مداخله‌ی مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده‌هاست، که حزب کارگری عملاً حقانیت رهبری توده‌ها را به دست می‌آورد. حقی که به هیچ وجه نمی‌تواند از پیش اعطا شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تایید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. مسأله‌ی ساختن یک حزب کارگری، مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله‌ی روزمره‌ی فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می‌آید. زیرا که توده‌های کارگر نه تنها از طریق مطالعه و تبلیغات رادیو تلویزیونی و اینترنتی، بلکه عمدتاً از راه تجربه‌ی خود از فعالان انقلابی شناخت به دست می‌آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه‌ی واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تاثیر گذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اتاق‌های در بسته و یا تشکیل سازمان‌های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی»، بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان همه فاقد ارزش هستند.

هم چنین این حزب نمی‌تواند دنباله روی کل طبقه‌ی کارگر باشد؛ زیرا که کل طبقه‌ی کارگر الزاماً به سیاست‌های درست هم زمان با هم دست نمی‌یابد. حزب پیش تاز کارگری، برنامه‌ی خود را از درون جنبش عملی کارگری و

تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین‌المللی استنتاج می‌کند. این برنامه در درون جنبش عملی کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می‌یابد. برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر برای امر دخالت‌گری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر از درون یک سازمان علنی نمی‌تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه‌ی کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه‌ی انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده‌ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف‌های رفرمیستی می‌کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین‌المللی نشان داده، که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیش تاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان‌های بی در و پیکر کارگری (به ویژه در کشورهایی نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست است. سازمان دهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت سرمایه داری و گرایش‌های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیات حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابراین، حزب پیش تاز کارگری از دو اصل تفکیک ناپذیر از یک دیگر تشکیل شده است. از یک سو، تشکل کارگران سوسیالیست در یک حزب مجزا از توده‌ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه‌ی انقلابی؛ و از طرف دیگر، درگیری نزدیک و روزمره‌ی این حزب با جنبش‌ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته‌ی کارگری. به سخن دیگر، حزب پیش تاز کارگری در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیسم) بوده و هم خواهان پیوستن به طبقه‌ی کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره‌ی کارگری) می‌باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده‌ی اجتماعی از وحدت اضداد تشکیل می‌شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می‌شود؛ زیرا از یک سو، حزب پیش تاز کارگری بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می‌شود؛ و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیش رو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی سیاسی طبقه‌ی کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوازی و اسیر ایدئولوژی بورژوازی است) منجر می‌شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه‌ی سرمایه داری، ایجاد یک حزب مخفی و متشکل از بهترین عناصر پیش روی کارگری است.

□ در محور «حزب کمونیستی» باید به یک نکته‌ی اصلی اشاره کرد و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است، که متأسفانه در درون تشکیلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی‌باشد. باید توجه داشت، که آن چه انقلاب کارگری را با سایر انقلاب‌ها متمایز می‌کند، این است که انقلاب کارگری بر خلاف سایر انقلاب‌ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خودانگیخته‌ی توده‌ها و یا یک قیام خود به خودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه‌ی اشکال استثمار انسان‌هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی‌عدالتی و فلاکت نیست، که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه‌ی وسایل تولید و رهایی کلیه‌ی انسان‌ها از ستم کشی تحت جامعه‌ی طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط‌های عینی انقلاب را فراهم می‌آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط‌های ذهنی - یعنی آگاهی سوسیالیستی - نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین بر خلاف سایر انگیزه‌های جوامع ماقبل سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی، ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، و نهایتاً رو در رویی طبقه کارگر با سرمایه داری و شورشها و طغیانها و اعتصابات کارگری، پدیده‌هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری به وقوع می‌پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم و اعتراضات توده‌ای و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری (سندیکا، اتحادیه‌ها، اتحاد عمل‌ها، جبهه‌های واحد کارگری و غیره) نمی‌توان نظام سرمایه داری را با یک نظام عالی‌تر جایگزین کرد. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری است. دانش سوسیالیستی، که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری و درک جامعه سرمایه داری، جایگزین کردن آن غیر ممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، بر اساس جنبش‌های خودانگیزخته کارگری – که تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشتند – به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونینویستی (اتحادیه‌های کارگری) و یا احزاب توده‌ای کارگری تحت تاثیر همین ایدئولوژی‌ها قرار دارند. بر خلاف نظر برخی که از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» ی کارگری نقل قول می‌آورند، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیش تاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» دال بر این ادعا است. کارل مارکس در مقابل استدلال‌هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژوازی را تاکید نمی‌کردند، می‌گوید که: «این قبیل سوسیالیسم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود.» به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی، که ایدئولوژی هیات حاکمه است، رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی روی آورد. اما این آگاهی سوسیالیستی، و یا مجموعه برنامه‌ی کمونیستی، به طور خود به خودی و یا صرفاً از طریق فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری و یا تشکلهای علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی‌شود. باید یک پیش روی کارگری، که مظهر عالی‌ترین درجه‌ی آگاهی تجربی طبقاتی است، قادر به دست یابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازمان دهی پیش روی کارگری ضروری است. و برای سازمان دهی پیش روی کارگری، نیاز به تشکیلات، حزب پیش تاز کارگری، است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری



و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد. بنابراین، من به تفکیک تصنعی حزب کمونیستی از سازمان یابی توده‌ای اعتقاد ندارم. اما در عین حال معتقدم، که آگاهی سوسیالیستی برای برقراری نظام سوسیالیستی ضروری است و آن آگاهی در درون جنبش توده‌ای و به شکل یک پارچه در دوران حیات نظام سرمایه داری به دست نمی‌آید. کارگران در دوره کنونی محققاً نیاز به حزب کارگری خود دارند. حزبی که نه تنها از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی، بلکه به ویژه از لحاظ نظری و عقیدتی آن‌ها را برای انتقال به جامعه نوین آماده کند.

□ به اعتقاد من، شرایط مادی نه تنها در جامعه ما، که در سراسر جهان برای «امحای کار مزدی» آماده است. مساله عمدتاً آماده نبودن شرایط ذهنی است. به سخن دیگر، جامعه سرمایه داری زمانش به سر آمده، اما گورکن‌های آن آماده نیستند. برای هر حرکت حساب شده و برنامه ریزی شده، برای تحقق یک جامعه نوین، نیاز به تدارک سیاسی و تشکیلاتی است. تدارک امور تشکیلاتی و آماده شدن نیز نیاز به تشکیلات و رهبری دارد. به عبارت دیگر، می‌توان بحران کنونی بشریت را با بحران رهبری کارگری توضیح داد. به نظر من، تا مدامی که بحران رهبری طبقه کارگر حل نگردد، «پروسیه امحای کار مزدی» نمی‌تواند به شکل ریشه‌ای آغاز گردد. در برخی موارد اصلاحات و ترمیمات جزئی و موقتی برای بهبود وضعیت امکان پذیر است، اما حل ریشه‌ای بحران اجتماعی با رفع بحران رهبری کارگری پیوند خورده است. در نتیجه، مسایل اساسی جنبش کارگری و روند لغو کار مزدی را باید امری پیوند خورده با تشکیل حزب پیش تاز کارگری دانست. گرایشاتی که این مساله‌ی محوری را نادیده گرفته و یا به تعویق انداخته و یا منوط به ایجاد تشکیلات توده‌ای کارگری (حتا از نوع ضد سرمایه داری آن) می‌کنند، خواسته یا ناخواسته روند لغو کار مزدی را به عقب می‌اندازند.

مساله‌ی ما امروز تنها طرح مطالبات «رادیکال» نیست، بلکه مساله‌ی اساسی یافتن ساختاری تشکیلاتی برای تحقق دادن مطالبات رادیکال است. هنر فعالین پیش روی کارگری، یافتن این حلقه‌ی رابط است. این حلقه‌ی رابط نیز چیزی غیر از «حزب طبقه کارگر» نیست.

□ عدم موفقیت تلاش‌های نیروهای چپ و فعالیت کارگری برای ایجاد احزاب سیاسی از یک سو و تشکلات مستقل کارگری از سوی دیگر، به علت انحرافات عمیق نظری است که در درون جنبش کارگری حاکم است. برای نمونه اگر بخواهیم به یک مورد اشاره کنیم، می‌بینیم که پس از سال‌ها بحث و تبادل نظر هنوز در درون جنبش کارگری، درک مشترکی در مورد تشکلهای مستقل کارگری وجود ندارد.

مساله‌ی طرح تشکل مستقل کارگری امروز دیگر در بین دو قطب دولت و «آی. ال. او» از یک طرف، و طبقه کارگر از طرف دیگر، محدود نمی‌شود. به نظر من، در شرایط امروز روابط بین المللی با کشورها، دولتهای امپریالیستی ایجاد شده و سرمایه‌های سرشاری در حال سرازیر شدن به ایران است. هم چنین «قانون کار» دست خوش تغییراتی مترادف با قوانین بین المللی است. تمام این‌ها کوشش‌هایی است، که دولت سرمایه داری هم راه با سازمان‌های بین المللی وابسته به امپریالیسم برای محدود کردن تشکلهای واقعی مستقل کارگری، برنامه ریزی کرده است. در چنین شرایطی، واضح است که از ابزار سرکوب و ارعاب علیه کارگران تا حدودی کاسته خواهد شد و رژیم با شکل و شیوه‌ی نوینی با طبقه کارگر برخورد خواهد داشت. با روش‌هایی از قبیل تقویت گرایش‌های مماشات جو و گرایش‌هایی که در حال آشتی دادن دولت سرمایه داری با طبقه کارگر

هستند، گام برداشته خواهد شد. بنابراین، مبارزه‌ی آتی جنبش کارگری برای تقویت تشکل مستقل کارگری صرفاً در مقابل رژیم نیست، بلکه مبارزه‌ی است در درون طبقه‌ی کارگر در مقابل گرایش‌هایی که زنجیرها را به دست و پای طبقه‌ی کارگر می‌خواهند ببندند و طبقه‌ی کارگر را از استقلال واقعی در جهت پیش برد مقاصد و اهدافش و در جهت کسب اعتماد به نفس باز دارند.

در درون گرایش‌های کارگری همه صحبت از این می‌کنند، که تشکل مستقل کارگری مفهوم‌اش «مستقل از دولت» (دولت سرمایه داری) و «استقلال از احزاب» است. با کمی موشکافی، متوجه می‌شویم در این بحث‌ها انحرافات بسیار شدیدی وجود دارد. در میان کسانی که مسأله‌ی استقلال از دولت را طرح می‌کنند، گرایش‌هایی هستند که اصولاً صحبت از این می‌کنند سندیکا و اتحادیه‌هایی که قرار است به عنوان گرایش‌های کارگری ایجاد شود، نقداً وجود دارند. صرفاً لغات عوض شده و از آن جا که دولت نمی‌توانست از کلمات «سندیکا» و «اتحادیه» استفاده کند، این لغات را به جای آن‌ها استفاده کرده است. به زعم آن‌ها، وظایف کارگران تنها ترمیماتی در پیشنهادات دولتی است. این گرایش استدلال می‌کند، که مثلاً در ماده‌ی ۱۳۱ قانون کار، موادی است که با آن می‌توان به ایجاد سندیکای کارگری در دولت سرمایه داری دست یافت (یکی از این گرایش‌های مماشات جو، حسین اکبری و نشریه‌ی «آوای کار» است. رجوع شود به «اندیشه جامعه»، شماره‌ی ۲۳، مقاله‌ی تحت عنوان «آیا انجمن صنفی همان سندیکا است؟»). این مواضعی است که نظام کنونی و دولت سرمایه داری در مجموع هم راه با «سازمان بین المللی کار» در آتیه استفاده خواهد کرد، تا زنجیرها را بر دست و پای طبقه‌ی کارگر محکم تر کند و نگذارد طبقه‌ی کارگر به طور مستقل نیروی خود را تجربه کند. این گرایش‌های مماشات جو مفهوم دولت سرمایه داری را در اساس مخدوش می‌کنند. به سخن دیگر، دولت سرمایه داری را صرفاً محدود به شکل حکومتی آن می‌کنند؛ یعنی دولت را به ابزار سرکوب، کابینه، قوه‌های مقننه و قضاییه و قوای مجریه حکومت محدود می‌کنند. در صورتی که دولت سرمایه داری از دیدگاه مارکسیستی بسیار فراتر از این است. دولت سرمایه داری در داخل ایران شامل نماز جمعه‌ها است، شامل رسانه‌های عمومی است، شامل مطبوعات است، شامل نهادهای کارگری وابسته به دولت است، مانند خانه‌ی کارگر، شوراهای اسلامی کار، و حزب اسلامی کار. تمام این‌ها ابزار دولت و ابزار سرکوب سرمایه علیه طبقه‌ی کارگر هستند. تهاجم اخیر خانه‌ی کارگری‌ها و شورای کار اسلامی‌ها به کارگران شرکت واحد، نمایان گر ماهیت واقعی این گونه نهادها است. نشان داده شد، که گرایش‌های کارگری که تصور می‌کردند با نامه نگاری به وزارت کار و ملائمت با خانه‌ی کارگر می‌توان به امتیازاتی برای طبقه‌ی کارگر دست یافت، سخت در اشتباه بودند.

بخش دیگر انحرافات در پیوند با درک سازمان‌های «کمونیستی» از تشکل‌های کارگری است. آن‌ها استدلال می‌کنند، که تشکلات کارگری باید تنها مستقل از دولت و احزاب به اصطلاح بورژوازی باشند. به سخن دیگر، پیوند تشکل مستقل با احزاب کمونیستی و سوسیالیستی بلاایراد است. آن‌ها مدعی هستند، که این احزاب باید در ارتباط تنگاتنگ با تشکل مستقل کارگری باشند. این بحث گرچه در بعد تاریخی درست است، اما در وضعیت کنونی یک موضع انحرافی است. این بحث درست است؛ زیرا طبقه‌ی کارگر در فعالیت‌های روزمره‌ی خود آگاهی سیاسی کسب کرده و به لزوم تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر می‌رسد. طبقه‌ی کارگر طی یک پروسه‌ای در مبارزه‌ی روزمره‌اش رهبران خودش را می‌یابد و تئوری‌های خودش را تکامل می‌دهد. نیروهای بالقوه‌ی انقلابی پیدا می‌کند و تشکلات خودش را ایجاد می‌کند. رهبران طبقه‌ی کارگر آن‌هایی هستند که به شکل روزمره در درون

مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر دخالت می‌کنند. به طور مشخص خط مبارزه با مماشات جویی و گرایش‌های رفرمیستی در درون طبقه‌ی کارگر را تقویت می‌کنند و لزوم مبارزه برای از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می‌کنند. این‌ها طی یک پروسه‌ای از طرف طبقه‌ی کارگر شناخته می‌شوند. این رهبران کارگری طی دوره‌ای به تشکیل حزب کارگری مبادرت می‌کنند. رهبران این حزب همانا رهبران مبارز اتحادیه‌های کارگری خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسأله‌ی تسخیر قدرت از سوی طبقه‌ی کارگر طرح می‌شود، واضح است که کل طبقه‌ی کارگر، کل اتحادیه‌های کارگری و این حزبی که از دل طبقه‌ی کارگر بیرون آمده، تضادی با یک دیگر نخواهند داشت. این‌ها وابسته به یک دیگر خواهند بود. کل اتحادیه‌های کارگری پشت این حزب انقلابی، که حزب طبقه‌ی کارگر است، خواهند بود. از این نقطه نظر، به طور طبیعی، این وابستگی به وجود خواهد آمد. در نتیجه، از این نقطه نظر، در بعد تاریخی آن، در دوران اعتلای انقلابی، یک بحث درستی است. اما این بحث امروز اشتباه است. به این علت، که ما امروز حزب کارگری – کمونیستی نداریم. سازمان‌هایی بدون داشتن پایهی اجتماعی در طبقه‌ی کارگر یا حداقل بدون داشتن پایهای تعیین کننده در پیش روی کارگری با نام طبقه‌ی کارگر و با لقب‌های کمونیستی، سوسیالیستی، «حزب» ساخته‌اند. این‌ها هیچ یک «حزب کارگری کمونیستی»، که قرار است با اتحادیه‌ی کارگری پیوند بخورند، نمی‌باشند. کلیه‌ی گرایش‌های «چپ» موجود، که پایهی اجتماعی در درون طبقه‌ی کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه‌ی کارگر شناختی از این‌ها نداشته و اصولاً کوچک ترین دخالت‌گری‌یی در مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر ندارند، همه احزاب خرده بورژوازی هستند. بنابراین در شرایط کنونی، تشکل مستقل کارگری باید مستقل از نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد، بلکه باید مستقل از احزاب خرده بورژوازی نیز باشد. واضح است که این احزاب خرده بورژوا همه یک سان نیستند. بعضی‌ها نقداً به سمت گرایش‌های راست رفته و در حال مذاکره با گرایش‌های سرمایه داری هستند. و بعضی‌ها هنوز در جبهه‌ی مبارزات ضد سرمایه داری باقی مانده‌اند. اما این‌ها باید تجربه‌ی مشترکی با پیش روی کارگری از پشت سر بگذارند، تا به حزب کارگری مبدل گردند.

اضافه بر بحث در مورد مفهوم تشکل مستقل کارگری، بحث‌های دیگری نیز در مورد مفاهیم سوسیالیسم، برنامه‌ی کارگری، حزب کارگری، انقلاب کارگری، و امپریالیسم، وجود دارد که هنوز میان گرایش‌های کارگری تبادل نظر نشده و درک مشترکی وجود ندارد. در نتیجه، لازمی هم‌گرایی نظری در میان گرایش‌های کارگری در راستای حل بحران کنونی، تبادل نظر سیاسی غیر متعصبانه و غیر فرقه‌گرایانه است.

چنانچه گرایش‌های کارگری و کمونیستی مسایل اساسی جنبش کارگری را در یک محیط دموکراتیک و بدون حذف‌گرایی، اتهام‌زنی و برچسب‌زنی انجام ندهند، مشکلات پیش‌بازتولید شده و بحران‌های کارگری و کمونیستی تداوم می‌یابد.

اردیبهشت ۱۳۸۴